

حی علی الفلاح !

درد مان کجاست ودر مان در چه ؟

بخش اول



محمد امین فروتن

در گرما گرم تحلیل های " **مدل جدید و کاغذ پیچی** " که از مجرا ها و منفذ های شائعه پراگنی و تهمت زنی از سوی نامدار ترین " **تحلیل گران** " و " **منتقدان** " جامعه فقیر ما که هد فشان بدنام کردن مفهوم راستین « آزادی خواهی و عدالت » و ریشه کن ساختن نهضت بزرگی از توده های مسلمان و جلوگیری از پیوستن روشنفکران اصیل به نسل جوان و آگاه معاصر و بالاخره ایجاد جنگ زرگری و حساسیت های مصنوعی و طرح شعار های انحرافی و جعل خطر های موهوم و اغفال اذهان از واقعیت ها و مسؤولیت ها که تعهد همه انسان ها برای نجات بشریت را تهدید میکنند ، و سرانجام نوشته ها و نسخه های طنز گونه ای به هدف تحریک تعصب های « **عوام کا لا نعام** » نسبت به باور های دینی و فرهنگی شان که مهمترین مؤلفه های هویت ملی ما بوده است ، و « **منطقوی ساختن فاجعه و بحران در کشور افغانستان** » با سبک مشابهی صادر می گردد و نسخه های به گونه ای مسخ شده و حتی معکوس نقل میشود که ناقلان و نویسنده گان چنین نسخه ها نیز نه میتوانند جوهر و محتوای آنرا درک و تشخیص کنند !. لهذا در چنین شرائطی است که عیب و نقص بنیادی چنین نسخه های مجهول و مجعول بر بستر تاریخ پرافتخار فرهنگ و تمدن سرزمین بلاکشیده ما بر ملا میشود، مطالعه تاریخ غم انگیز حداقل سه دهه کشور و مردم افغانستان نشاندهنده سقوط اخلاقی و ارزشی نسل جوان ما بوده است که چگونه به علت تعمیل و اجرای اینگونه نسخه های مجهول و تباه کننده ای که بر بنیاد بینیش و نگاه مادی به « **تاریخ و زندگی** » به عنوان یک مکتب فکری و فلسفی در جامعه ما به نمائیش گذاشته می شد و هنوز هم نگاه حاکم در جامعه ما بویژه آنگاهی که « **گفتمان صلح و آشتی** » با مخالفین مسلح به مثابه یک ضرورت تاریخی و جامعه شناختی در اجندای کار زمامداران قرار داشته باشد ، روی همین گونه « **معادلات تقسیم قدرت و ثروت کاذب** ! » با شدت تمام تأکید بعمل می آید. یکی از حساس ترین و حیاتی ترین مسائلی که برای ما باید مطرح باشد و با تأسف که تا هنوز مطرح نگردیده است ، همین بینش و نگاه مادی به معادلات تاریخی جامعه و تمدن بشر است که امروز به مثابه آزمون بزرگی از روشنفکران آزادی خواه و عدالت طلب جامعه ما به حساب می آید . درست در همین ایام و روزگار است که فرهنگ و ارزشهای تاریخی مردم افغانستان با نگاه مادی و منجمد به « **هستی و تاریخ** » توسط نیروها و عناصر معین و نشاندار در جامعه

افغانی به سرعت استحاله میشوند و تمامی مقامات و کرسی های « قدرت مصنوعی » با ساس همین فورمول معروف « نصف لی و نصف لک ! » تقسیم و توزیع می گردد ، چنانچه به وضاحت می بینیم روح معادله « تقسیم قدرت و ثروت !! » در کالبد اکثر گردهم آئی ها ، کنفرانس ها و نشست های که در اقصای عالم بنام مقدس « صلح با مخالفان مسلح ! » تدویر و تشکیل می گردند ، حلول کرده است و تدویر کننده گان چنین کنفرانس ها و گردهم آئی های که در اوج جنون غریزه های فاسد تعصب ، بیسوادی عمومی ، منفعت طلبی های فردی ، این جا و آنجا به حرکت می آیند معادله مشارکت در قدرت « سیا » سی را در اجندای کارخویش قرار میدهند . جالب آنجا و آنگاه است که تمامی مهره های معلوم و پنهان استعمار و نظام های اشرافی در افغانستان که طی تاریخ نسبتاً طولانی مبارزات مردم افغانستان در برابر بیگانه گان به مبارزه کشانده شده بودند ، بدون هرگونه تبعیض نژادی ، مذهبی ، سیاسی و قومی !! برای حمله بر ارزشها و سنت های تاریخی و فرهنگی ملت افغانستان بسیج گردیدند تا بصورت رضاکارانه و دوظلبنانه محض برای ارضاء و اشباع غرائز شهرت طلبی و ثروت اندوزی !! سهم عملی گرفته باشند . این است که بسیج یورشگرانه نیروهای «متخاصم سنتی» و «متحجر» جامعه ما همدست با مافیای حاکم شبه روشنفکری و «بروکرات» بیگانه ، بر ارزشها و فضیلت تاریخی مردم افغانستان تا اندازه ای در راستای اهداف نامقدس مافیای حاکم بر کشور موجب شده که ظاهراً نظام شبه سرمایه داری جهانی در مقدمات کار موفق شود و با شایعه سازی و تحریک افکار آسیب پذیر توده های فقیر ، جناح های گوناگون و اصیل جامعه بویژه نیروهای تحول طلب و روشنفکران مجاهد افغانی را از چهار سو به تیرباران دشنام و تهمت ، تکفیر و تفسیق و موعظه های تحجر پرور و شرک آلود نشانه گیرند . ! چنین است که بسیاری از روشنفکران محبوبی بصورت کامل توجیه کننده ای از وضعیت حاکم می شوند و برای سالیان درازی وجدانها و احساس ها را در بدل چند نمره زمین و «چند مقام زمین گیر» به « تعطیلات نامحدودی » می فرستند و مقام و موقعیتی را که بنام روشنفکر کسب کرده اند به دلالت روزگار فروخته اند . و اندوخته های سالها هم آهنگی با مردم و توده های فقیر جامعه ما ، آن همه ایمان و ارادت مبارزان حق پرست و تمامی حرمت روحانی و عزت اجتماعی و ارزش زعامت معنوی و حیثیت انسانی ، همه و همه را دادند و در عوض از مافیای ثروت و « قدرت کاذب » در جامعه افغانی که بر تمامی خزانه های سرنوشت ملت بزرگ افغان تسلط یافته و چنگ زده است به القاب و عناوین مجعول و فریبنده وزارت و مشاوریت مفتخر میگردند !! همان طوری که ماده پلاستیکی را با گرم ساختن بر آتش برای هر قالب آماده میکنند ، قالب اش می ریزند و با یک چشم بندی سحر آمیز وارد بازار میسازند همین طور نیز درگردابی از سرمایه و ثروت « نسل آدم » را غوطه ور میسازند و بصورت مستعجل دانشمند ، فیلیسوف ، متخصص ، روانشناس و اقتصاددان و جامعه شناس تولید میکنند و میبینیم که یک نسل شیک پوش و خوش تیپ « پیپ سی کولائی » که در رشته فروش « لوازم آرائش » عالی ترین مدرک اش را گرفته و به حیث دلال محصولات و مصنوعات « شرکت های چند ملیتی تجاری » وارد بازار معامله می سازند . اکنون سوال مهمی که بوجود می آید این است که چگونه این « نسل پیپسی کولائی !! » را که از تمام مظاهر زندگی قدیم و سنت های افتخار آمیزی که فرهنگ و تمدن ما را تشکیل داده بود ، نفرت دارد و « پیپسی کولا » را جانشین « دوغ » ساخته است بوجود می آورند ؟ و باید روشنفکر زمان ما این پرسش را نیز پاسخ دهد که چگونه باید پس از گذشت « یک دهه دردمده » و « سه دهه خواب عمیق و خونین » این « قوم به خواب رفته » را بیدار کرد ؟ و چه چیزی میتواند این نسل تخدیر شده را متوجه سازد که

در این بازیچه بودن ها و عروسک بودن ها چه ارزش های را قربانی کرده اند ؟ چه کسی ، چه ندائی ، چه فریادی میتواند متوجهش کند ؟ چشمانشان را بیدار کند ؟! که عینک چشمان را بصورت مصنوعی و دریک غفلت تاریخی همین نظام سرمایه داری با نگاه ناعادلانه و " لبرال " برای شان درست کرده اند !! شعور را نیز آنها یعنی همین هیأت و گروه مافیائی حاکم بر سرنوشت ما می دهند و تمامی ظوابط و ارزیابی ها و زیبا شناسی ها را بر ما تحمیل میکنند ، حتی انتخاب رنگ ، طعم غذا را ، ترشی و شیرینی و انتخاب در مشروبات را هم از ما گرفته اند ، بالاخره در برابر همه اینها چه قوت و قدرتی میتواند که این نسل آواره و گم گشته را متوجه سازد که چه چیزی از دست شان رفته و چه چیزی برای شان مجهول مانده است ؟ هر چند میدانیم عده ای از نیمه روشنفکران مافیائی که با تحلیل های معیوب و ناقص شان افکار عامه بویژه نسل جوان و پرخاشگری را که چراغ راه ملت ها وتوده ها اند تخدیر می سازند ، اطلاعات و معلوماتی ابتدائی خویش را که با خواندن و ورق زدن چند تا از مجلات پلی بوی « **PLAYBOY** » و روزنامه های مجهول و مجهول مافیائی استوار است و یا هم برای شرکت در بحث ها و میزگردهای رادیو تلویزیونی ۲۴ ساعته از این جا و آنجا شنیده اند و بدست آورده اند در مورد همه مسائل اجتماعی و سیاسی تحلیل میکنند و جوابش را هم دارند و به این نتایج قطعی رسیده اند که هیچگونه گره مجهول و پیچیده ای در جامعه وجود ندارد و با قاطعیت کامل و « اراده ء آزاد دالری !! » حکم صادر میکند که « حقیقت این است و جز این نیست . » !! لهذا به حکم این وضع تار و تاریک جامعه و به عنوان روشنفکران مسؤل و متعهد ، بزرگترین و فوری ترین مسؤلیت ما این است که ببینیم به حیث یک جامعه جنگ زده و فقیر و مردمی که بهترین فرصت ها را از دست داده ایم در کجای تاریخ قرار داریم ؟ آیا واقعاً در قرن بیست و یکم و به سان شرائط کشور های صنعتی بویژه کشورهای که ما را تحت الحمایه قرار داده اند زندگی میکنیم ؟ تا راه حل های آنها را به عنوان راه حل های خود ما ارائه دهیم و مترجم استراتژی های کشورهای صنعتی باشیم ؟ و آیا از لحاظ پیشرفت و ترقی در دوره صنعتی و بورژوازی قرار داریم و « درد های صنعتی » به جان ما افتیده است ؟ پس نخست باید بدانیم و تعیین کنیم که در چه مرحله ء تاریخی قرار داریم ؟ باید بدانیم که امروز این سوال به طور کلی غلط است که « از کجا آغاز کنیم » بلکه روشنفکران و تمامی تحول طلبان متعهد و « وقایه شده » در جامعه ما اعلام کنند و بگویند که در این کشور و این زمان چگونه آغاز کنیم ؟ و نخست باید « **گروپ خونی** » بورژواهای کلاسیک جامعه ما را در آزمائشگاه فرهنگ و تمدن ما تشخیص کنیم و دریابیم که بورژوازی جوامع عقب مانده شرقی منجمله کشور تاریخی ما افغانستان از جنس « بورژوازی کلاسیک بازار » است ، نه بورژوازی صنعتی و بانکی و سرمایه گذاری !! بلکه نوعی بورژوازی " فئودالی " بسته دوره ای است ، یعنی آنچه را که از زراعت و یا هم از دکان ها و مغازه های کوچک شان بدست می آورند به مصرف می رسانند ، جان کلام آنجاست که همین مناسبات خرده بورژوازی ونیمه فئودالی نیز که از نظر فرم به فئودالی قرن بیستم شباهت دارد و تازه بر بستر جامعه بصورت آرام نمو و رشد میکرد که ناگهان و در اواخر قرن بیستم بصورت زنجیره ای تمامی گل های سرسبد این بورژوازی نوشگفته رابنام « اقتصاد بازار آزاد !! » سر بُریدند و درپاهای دلالان مافیائی « چند ملیتی » فرش ساختند ! و خود در مقام ترویج و تبلیغ مصرف تولیدات سرمایه داری در جامعه افغانی قرار گرفتند . نباید تعجب کرد که افراد و شخصیت های حقیقی و حقوقی که بصورت مستعجل به اقتضای شرائط اضطراری جامعه ما سر بالا کرده و در داخل به تولید و توريد اجناس مدرن آغاز نموده و صاحب « **قصرها و موتر های** » آنچنانی شده اند

به صورت یک « طبقه » و یک « گروه » در نیامده اند . زیرا می بینیم که در نتیجه چنین مناسبات کاذبانه و مافیائی اقتصادی ، کس و یا کسانی توانیسته اند که چند واحد تولید بسیار مدرن ایجاد کنند مگر از پوشش اجتماعی که لازمه ایجاد یک « طبقه » است برخوردار نیستند . البته این واقعیت انکار نا پذیر است که روشنفکر متعهد و معتقد جامعه ما باید هر پدیده اجتماعی و اقتصادی و معادله قدرت در جامعه را از نظر و نگاه فرهنگی مورد بررسی قرار دهند ، زیرا نگاه فرهنگی یعنی روحیه غالب بر مجموعه اطلاعات ، خصوصیات ، احساسات ، سنت ها ، بینش ها و ایده آل های یک جامعه ؛ زیرا یک روح مشترک در تمامی این مناسبات وجود دارد که همه این مناسبات و مؤلفه ها را در پیکره ای به نام « فرهنگ » تألیف می نمایند . و تمامی شهروندان جامعه در متن و بطن چنین کالبد ، تنفس ، و تغذیه می شوند . بنابر این شناخت فرهنگ تاریخی و سنتی جامعه ما که در حقیقت شناخت « حقیقت درون » و حساسیت های جامعه ما است ، روشنفکر جامعه ما را به عمق وجدان جامعه افغانی پیوند می دهد بنابر این روشنفکر جامعه ما باید بداند و بفهمد که روح غالب فرهنگی جامعه ما چیست ؟ و این روح غالب فرهنگی که تاریخ و حوادث و زیر بنای اخلاقی و حساسیت های جامعه ما را ساخته است چگونه اندام پراگنده جامعه را به مفهومی بنام « ملت » یکجا ساخته بود ؟ ، اگر روشنفکر جامعه ما به این واقعیت مسلم و این روح غالب فرهنگی پی نبرد (چنانچه اغلب روشنفکران ما پی نبرده اند) در یک رویای کاذب و مصنوعی و محدود خودش بنام قوم ، زبان و نژاد گرفتار و باقی می ماند . از اینکه خود را « مبرأ » از این روح غالب فرهنگی و مذهبی میداند و در یک جو « مافیائی » تنفس می کشد و در آشنائی و تفاهمش با مردم جامعه دچار اشتباه می گردد ، نه میتواند برای زندگی و حیات مردم نقشه کشی و برنامه ریزی کنند . چنانچه می بینیم امروز در جامعه ما انزوای روشنفکران و « تکنوکراتهای مجعول و قالبی » درست از همین نکته آغاز میشود که نه میتوانند روح غالب فرهنگی مردم را شناسائی کنند لهذا نه میتوانند با آنها سخن گویند و با مردم خویش زبان مشترک پیدا کنند ، توگویی هیچگاه و هرگز باهم فرهنگ و زبان مشترک نداشته اند . روشنفکران جامعه و این نسل باید از تقلید و سطحی نگریستن مسائل حاد بر حذر و اکیداً متوجه این واقعیت باشد و پی ببرد که این نقش منحط مذهبی که به اساس ذائقه نظام سرمایه داری ایجاد شده است و همین اکنون در میان توده های فقیر جامعه ما وجود دارد به مذهب و فرهنگ حقیقی اسلامی که زیربنای عقائد جامعه ما را میسازد ارتباطی ندارد و تجربه ضد مذهبی مسیحیت قرون وسطی را نه میتوان به گذشته و حال اسلام تعمیم داد .

روشنفکران جوامع " اسلامی " که برای نجات مردم شان طرح و برنامه تدوین می کنند از نظر دینی و ایمانی هراعتقاد و باوری که داشته باشند، و یا هم از لحاظ پذیرش با دیانت تا هنوز هم به نتایج دقیقی دست نیا فته باشد ، لازم است که اصولاً اسلام شناس باشد ، زیرا پس از شناخت دقیق و عمیق اسلام است که ناگهان دچار یک حالت شکفت انگیز و غیر قابل پیش بینی می شوند و متوجه می گردند که چه فاجعه ای بزرگی رُخ داده و چگونه روشنفکران دیگر همیشه استعداد و نبوغ شان و نبوغ مردم را با « بد آغاز کردن » تباه نموده اند و همین بد فهمیدن و عوضی گرفتن ها و ارتباط نامعقول با توده ها و مردم موجب شده تا بزرگترین فاجعه ها آفریده شود و کسانی که مذهب را در چندین دهه اخیر در اختیار داشتند آنرا به شکل منجمدی که اکنون می بینیم در آوردند و روشنفکران جامعه ما که با زمان و نیاز نسل معاصر آشنا هستند مذهب را نه میدانند که چیست ؟ و در نتیجه جامعه بالنده ما با داشتن و پرورش قرئت و گفتمان تاریخی دینی که بیشتر به سلیقه و ذائقه حاکمان زور گو سینه به سینه انتقال گردیده است نتوانیست به یک آگاهی توحیدی که موجب نجات و رهائی جامعه و مردم ما باشد برسد . بنا براین روشنفکر جامعه ما به جای اینکه ناقل و مترجم آثار و فرهنگ بیگانه ای باشد ، باید با

استخراج و تصفیه و کشف این روح نیرومند و حیات بخش که در متن جامعه و احساس توده ای از مردم وجود دارد ، بپردازد . زیرا اسلام برخلاف مذاهب و جهان بینی های دیگر که توجیه کننده فقر زندگی اجتماعی اند بزرگترین شعار اش این است که « وقتی فقر اقتصادی وارد خانه ای میشود ، دین از درب دیگری خارج میگردد » بصورت خلاصه باید گفت ، به اساس مؤلفه های فرهنگی که جامعه ما دارد وچگونگی شناخت روشنفکر و مسئولیت ها و اهداف خطیری که باید داشته باشد وکاری که به عنوان « انتقال تضاد های اجتماعی از متن جامعه به احساس و خود آگاهی اجتماعی » و «مسئولیت پیامبرگونه ای که در روشنی و هدایت جامعه خودش » دارد با درک این حقیقت عینی و تاریخی که « هرکس روشنفکر است باید مواد وصالح کارش را از زندگی اجتماعی جامعه خود و زمان خودش کسب کند » و به این باور که « روشنفکر جهانی با دانستن ارزشها و ملاک های مشترک وجود ندارد » و با کسب تجارب تلخ و دردناکی که از « عوضی گرفتن ها بوسیله روشنفکران عوضی » بدست آورده ایم و همچنین با تجربه ای از " بیگانه و تنها شدن روشنفکرانی که به تقلید از روشنفکران و دانشمندان اروپائی و کشور های صنعتی ، آغاز کار خود را مبارزه با مذهب قرار دادند و موجب روآوردن توده های مردم به دامن خطر ناکترین و ارتجاعی ترین عوامل ضد مردم گشتند " گرفته ایم و هم به این دلیل که هرگاه روشنفکر نسبت به مذهب که روح حاکم برجامعه ما است بی اعتنا شده ، جامعه و مردم نسبت به مسئولیت های وی بی اعتنا می ماند ، و هم به این علت معلوم تاریخی که مخالفت روشنفکران آگاه با مذهب و باور های توده ها ، جامعه را از آگاه شدن و بهره یافتن از روشنگری های نسل روشنفکر و جوان محروم میسازد " وبازهم به این دلیل روشنی که " روشنفکر به خاطر جهان بینی و آگاهی خاصی که دارد ، میتواند بزرگترین و عمیق ترین نقش را بیش از دانشمندان در رابطه به آگاهی بخشیدن به توده های از مردم بازی کند ، و بالاخره بخاطر انتظار شدیدی که توده های مردم از روشنفکر « خودش » دارند تا آنها را از همه عوامل خطر و ارتجاع و پوسیده گی و پریشانی آگاه سازند ، و همچنان به این علت واضح که به عنوان انسان های که هر تفکر و اندیشه را از فلتر نقد دلسوزانه و بی غرضانه می گذرانیم و به حکم این چنین فرایند تاریخی و اجتماعی باور پیدا کرده ایم که روح حاکم بر فرهنگ اسلامی بر اساس عدالت توحیدی نهاده شده است . براساس همه این هاست که روشنفکر در این جامعه و در این لحظه ، برای آزاد کردن « اراده انسان » و هدایت آن و ایجاد یک عشق آتشین و روشنی بخش ، و آگاه ساختن مردم از عوامل جهل و خرافات ، ستم و انحطاط در جهان بویژه در بطن و متن جوامع اسلامی منجمله کشور ما افغانستان باید از مذهب آغاز کند ، مذهب به عنوان یک فرهنگ آزادی بخش و انسان ساز ، نه آنچه که موجود است و دربرابراش آزادی و حریت انسانی را لگد مال میسازد ، باید سلاح مذهب را از دست عواملی که به دروغ با این سلاح مسلح شده اند تا قدرت خود شانرا اعمال کنند ویا از « قدرت و ثروت فاسد » خویش دفاع نمایند و بدین ترتیب حریفی که پوستان مذهب را پوشیده اند خلع سلاح کند.

ادامه دارد

یا هو

۲۳ می سال ۲۰۱۰ میلادی مطابق با

دوم جوزای سال ۱۳۸۹ هجری شمسی